

گزارش ادبی هفته

◄ مردیبه رسولی

مسابقهٔ نامحسوسی در جریان است همیشه، توی این مسابقه که از ورزش‌ها به دو مارا تن شبیه است، دائمِ هی عقب می‌مانی و هی جلو می‌زنی. اگر عقب بمانی خجالت‌زده‌ای، اگر جلو بزنی بسته به حال و موقعیت یا به رویِ خودت نمی‌آوری و می‌گویی ای بابا اینکه چیزی نیست، یا پیشِ بوندت را به رخ رقیبت می‌کشی. هر چیزی را تبدیل به رقابت کنی جذاب‌تر می‌شود. کتاب خواندن هم همین‌طوری است. تعداد و آمار الان خیلی مهم است. آدم‌ها درباره کتاب‌ها فهرست‌وار برای هم حرف می‌زنند. مثلاً طرف می‌پرسد دفاع لوزین ناباتکوف رو خوندی؟ می‌گویی آره، می‌گوید آفرین، انگار مثلاً باری از روی دوش او برداشته‌ای، بعد ادامه می‌دهد پنینشن رو چی؟ اونم خوندی؟ می‌گویی بله خوندم. می‌گوید پس به یا ناباتکوف‌باز هستی. می‌بینی چه ناباتکوف خویه؟ می‌بینی چه پدرسوخته‌ای؟ به! بله می‌بینم کور که نیستم. اینجوری حرف‌هایتان درباره ناباتکوف ته می‌کشد. اما همین پرسش و پاسخ ساده انگیزه خیلی‌هاست برای کتاب خواندن. طرف می‌شنید سه روز وقت می‌گذارد کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای می‌خواند که وقتی کسی ازش پرسید فلان کتاب را خوانده‌ای کم نیآورد. حالا شما باور نمی‌کنی ولی دیده‌ام که می‌گویم- هی می‌گویی پس این همه کتابی که این بابا خوانده چرا هیچ تاثیری روی طرز فکر و رفتارش نگذاشته است؟ بعد می‌بینی که ربطی ندارد چون تعداد مهم نیست. اما خیلی‌ها فکر می‌کنند تعداد مهم است و چسبیدن به کتاب‌های معروف مثل چسبیدن به سلبریتی‌ها مهم است. آدم ازشان هویت می‌گیرد و لازم نیست زحمتی هم بکشد. گیج نمی‌شوی؟ می‌گویی ملاک برتری کسی بر آن یکی این است که مثلاً هر کتابی که از سلین در ایران ترجمه شده، خوانده. یکی دیگر زحمت نوشتن کتاب را کشیده و آن‌وقت این فقط نشسته روخوانی کرده و حالا پزش را می‌دهد. درحالی که پز این چیزها را دادن فقط کوچکی آدم را پررنگ‌تر می‌کند. مثل آدم‌هایی که پز تعداد شماره‌تلفن‌هایی را که حفظ کرده‌اند، می‌دهند تا ثابت کنند چه حافظه قوی‌ای دارند در حالی که مخ‌شان را تبدیل به انباری کرده‌اند. بایگانی داشتن که افتخاری ندارد. فرهیختگی هم به تعداد و فهرست نیست. اصلاً آدم موظف نیست به کسی بابت خوانده‌ها و نخوانده‌هایش جواب پس بدهد اما در ایران عزیزان این قضایه لزوم جواب پس دادن تبدیل به فرهنگی شده خیلی هم از وجودش خیر نداریم. دائم در حال بازجویی و بازپرسی هستیم که ثابت کنیم بهتریم یا حق با ماست.

کتاب‌های تازه

نشر نیلوفر مجموعه دودلدی «داستان‌های کوتاه در ایران» نوشته حسین پاینده را منتشر کرده که داستان‌های کوتاه رئالیستی و ناآرالیستی را بررسی می‌کند. در جلد اول کتاب مفاهیم و نظریه‌های داستان سوررئالیستی و داستان ناآرالیستی معرفی شده است. بعد هم پاینده نقد مشروحی نوشته بر داستان‌های ممتازی که به این دو سبک نوشته شده‌اند. در جلد اول نویسنده علاوه بر تحلیل‌های موردی و اشاره به داستان‌های متعدد مجموعاً ۱۵ داستان کوتاه به قلم نویسندگان رئالیست و ناآرالیست ایرانی و یک داستان از ادبیات کهن (هزار و یک شب) را به طور مشروح نقد کرده از جمله خاستر نشین‌های غلامحسین ساعدی، شهر کوچک ما نوشته احمد محمود، مرد نوشته محمود دولت‌آبادی به عنوان داستان‌های رئالیستی، عروسک‌فروشی صادق چوپک، چنگال صادق هدایت، تولد اسماعیل فصیح ... به عنوان داستان‌های ناآرالیستی.

در جلد دوم هم پاینده ویژگی‌های داستان کوتاه مدرن را شرح داد و نمونه‌های ممتاز داستان مدرن ایرانی را آورده و آنها را بررسی کرده: باغ تابناک نوشته محمدعلی کشاورز، ایستگاه نوشته طاهره علوی، غریبه‌ای در اتاق من نوشته مهرنوش مزارعی، چراغ خطر نوشته فرانزه کریم‌پور، یک بار هم شده سوسن گوش بد نوشته پیمان هوشمندزاده و مردی که برنگشت نوشته سیمین دانشور. قیمت جلد اول ۱۲ هزار و ۵۰۰ تومان و جلد دوم ۱۱ هزار و ۵۰۰ تومان است. نشر چشمه مجموعه شerry از حسین سنآپور چاپ کرده. «سپاچه من» اسم این کتاب شعر است: تو صبحی/ شبی روان از پیچ‌پنج زخم‌های گلوگام/ طهر که بشوی/ دل‌ام گیر/ آتش‌فشانی است تاب تمام شده/ منتظر تا بریزد در قالب دست‌ها/ که وقتی شب شدی و پوشاندی‌ام... قیمت کتاب ۲۵۰۰ تومان است.

«آقای پالومار» زمانی از ایتالو کالوینو است با ترجمه آرزو افتداری که نشر کتاب خورشید آن را منتشر کرده. گویا خیلی سال پیش این کتاب با ترجمه دیگری چاپ شده بود. شروع نگارش آقای پالومار بازمی‌گردد به سال ۱۹۷۵ و نوشته‌هایی که کالوینو در روزنامه کوریهره دالاسرا به چاپ رساند. متن نهایی کتاب در ماه مه ۱۹۸۳ و به‌وسیله انتشارات اینانودی منتشر شد. شاید انگیزه تکمیل و انتشار کتاب، پاسخ به پرسشی بود که مجله آمریکایی نیویورک تایمز بوک ریویو برای نویسندگان تمام دنیا مطرح کرده بود، با این مضمون که در آن روزها مشغول نوشتن چه چیزی هستند. اینها در مقدمه کتاب نوشته شده است. قیمتش ۳۰۰۰ تومان است.

کتاب‌ها را با بگذار

جا گذاشتن کتاب در مکان‌های عمومی

رفتاری است که اکنون در ایتالیا و فرانسه هم رو به فزونی گذاشته. کسی که کتابش را در مکانی عمومی رها می‌کند، هویت خود را آشکار نمی‌کند و ادعایی هم بابت قیمت کتاب ندارد، اما یک درخواست از خواننده یا خوانندگان احتمالی بعدی دارد: «شما نیز بعد از خواندن کتاب، آن را در محلی مشابه قرار دهید تا دیگران هم بتوانند از این اثر استفاده کنند.» «رول هورنباکر» نخستین کسی بود که این حرکت را انجام داد. او یک فروشنده رایانه در ایالت میسوری آمریکا بود و نام این رفتار را Book Crossing گذاشت یعنی «کتاب در گردش». در فرانسه کتاب‌های در حال گردش از ۱۰ هزار جلد فراتر رفته است. این رفتار جدید را می‌شود به نوعی «کمپین کتابخوانی» یا «کمپین به اشتراک گذاشتن کتاب» در نظر گرفت؛ کمپینی که می‌تواند به مثابه یک پروژه فرهنگی قابل تأمل باشد.

حالا رفتارشار مذکور به قدری در غرب رواج یافته که کم‌کم از ترکیه نیز سرذراورده است. در «ترک‌بوکو»- یکی از شهرهای ساحلی ترکیه- کنار دریا قدم می‌زدم که کتابی روی ش‌ن‌ها توجهم را جلب کرد. فکر کردم حتماً صاحب کتاب فراموش کرده آن را با خود ببرد. برش داشتم و همین‌که چشم به صفحه اولش افتاد از خوشحالی در پوست خودم نگنجیدم. در صفحه اول کتاب یک نفر متن زیر را نوشته بود: «من این کتاب را با عاقله خواندم و آن را در همان مکانی که به آخر رسانده بودم رها کردم. امیدوارم شما هم از این کتاب خوش‌تان بیاید. اگر از آن خوش‌تان آمد بخوانید وگرنه در همان نقطه‌ای که پیدایش کرده‌اید، بگذارید بماند. اگر کتاب را خواندید شماره‌ای به تعداد خوانندگان اضافه کنید و با ذکر محل پایان مطالعه، در جایی رهایش کنید.» در همان صفحه دستخط سومین خواننده توجهم را جلب کرد: «خواننده شماره سه در ترک‌بوکو». پس تا به حال سه نفر که بمدیگر را نمی‌شناسند این- کتاب را خوانده‌اند. طبق اطلاعات موجود در همان صفحه، خواننده اول کتاب را در استانبول و خوانده دوم در شهر بیزروم مطالعه آن را به پایان رسانده و رهایش کرده بود. برای این سنت جدید کتابخوانی سایت اینترنتی‌ای هم راه‌اندازی شده تا علاقه‌مندان بتوانند با عضویت در آن به رهگیری کتاب‌هایی که رها کرده‌اند، بپردازند. توصیه می‌کنم سری به سایت bookcrossing.com بزنید. طبق اطلاعات موجود در حال حاضر بیش از دو میلیون و ۵۰۰ هزار جلد کتاب که اطلاعات‌شان در این سایت ثبت شده در حال گردش هستند. هدف دراندندگان سایت یادشده، تبدیل کردن دنیا به یک کتابخانه بزرگ است. از این به بعد اگر در کافه، در لایه هتل یا سالن انتظار سینما کتابی را پیدا کردید، تعجب نکنید چون ممکن است با یک جلد «کتاب در گردش» روبه‌رو شده باشید. بایباید ما هم از همین حالا شروع کنیم. (به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی موسسه شهر کتاب)

ماس سیاه است

ناشرها می‌گفتند به خاطر نقل و انتقالات بخش معاونت فرهنگی وزارت ارشاد روند صدور مجوز در این- چند ماه خیلی کند و گاه متوقف شده. حالا بهممن دری معاون فرهنگی ارشاد می‌گوید اصلاً هم این‌طور نبوده.

بهمن دری معاون امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از رشد نزدیک به ۲۵ درصدی

نکته:

جا گذاشتن کتاب در مکان‌های عمومی رفتاری است که اکنون در ایتالیا و فرانسه هم رو به فزونی گذاشته. کسی که کتابش را در مکانی عمومی رها می‌کند، هویت خود را آشکار نمی‌کند و ادعایی هم بابت قیمت کتاب ندارد، اما یک درخواست از خواننده یا خوانندگان احتمالی بعدی دارد: «شما نیز بعد از خواندن کتاب، آن را در محلی مشابه قرار دهید تا دیگران هم بتوانند از این اثر استفاده کنند.» «رول هورنباکر» نخستین کسی بود که این حرکت را انجام داد. او یک فروشنده رایانه در ایالت میسوری آمریکا بود و نام این رفتار را Book Crossing گذاشت یعنی «کتاب در گردش».

لغو و بهبوده، جایگزین آثار و حرف جدی شود. به سیاست ب‌ه‌کارانم در اداره کل امور کتاب گفتم که از روزمرگی و بی‌دقتی در بررسی کتاب باید خودداری کنند و کتاب را در چارچوب قانون بررسی کنند نه علایق و سلیاق شخصی. انگار با گفتم همه چیز درست می‌شود. از دست کتاب، از کتاب خالی و با ذکر محل پایان مطالعه، در جایی رها کردید، تعجب نکنید چون ممکن است با یک جلد «کتاب در گردش» روبه‌رو شده باشید. بایباید ما هم از همین حالا شروع کنیم. (به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی موسسه شهر کتاب)

بهمن دری معاون امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی از رشد نزدیک به ۲۵ درصدی

نامزدهای بخش داستان غیرایرانی

«**روزی روزگاری**» هیات داوران جایزه ادبی «روزی روزگاری» نامزدهای بخش ادبیات داستانی غیرایرانی را معرفی کردند. نامزدهای نهایی این بخش به ترتیب حروف الفبا عبارتند از «آلیس» نوشته بودیت هرمان با ترجمه محمود حسینی‌زاد (نشر افق)، «ساتلین خوب» نوشته ویکتور ارافیف با ترجمه زینب یونس (نشر نیلوفر) و «جاده» نوشته کورمک

لغو و بهبوده، جایگزین آثار و حرف جدی شود. به سیاست ب‌ه‌کارانم در اداره کل امور کتاب گفتم که از روزمرگی و بی‌دقتی در بررسی کتاب باید خودداری کنند و کتاب را در چارچوب قانون بررسی کنند نه علایق و سلیاق شخصی. انگار با گفتم همه چیز درست می‌شود. از دست کتاب، از کتاب خالی و با ذکر محل پایان مطالعه، در جایی رها کردید، تعجب نکنید چون ممکن است با یک جلد «کتاب در گردش» روبه‌رو شده باشید. بایباید ما هم از همین حالا شروع کنیم. (به نقل از پایگاه اطلاع‌رسانی موسسه شهر کتاب)

پیش از این کمیته فنی بخش ادبیات داستانی غیرایرانی هفت اثر را به عنوان نامزدهای نهایی به هیات داوران معرفی کرده بود که علاوه بر سه اثر فوق، باقی آثار عبارت بودند از «گئس» نوشته پرتاشام با ترجمه محمود حسینی‌زاد (نشر افق)، «در ستایش مرگ» نوشته ژوزه ساراماگو با ترجمه شهریار وقتی‌پور (نشر مروارید)، «کشش‌ها» نوشته دیدیه ون‌کولارت با ترجمه حسین سلیمانی‌نژاد (نشر چشمه) و «ماهی طلا» نوشته گوستاو لوکزیو با ترجمه فرانزه شفهر (نشر افق). اعضای کمیته فنی ترجمه جایزه «روزی روزگاری» را اسدالله امرایی، خجسته کیهان، مهدی غبرائی و سمیه نوروزی تشکیل می‌دهند.

چه خبر است مگر

عباس عبیدی داستان‌نویس در وبلاگش (http://abdi.blogsky.com) از جایزه گلشیری انتقاد کرده. او انتقاد کرده که چرا بنیاد تصمیم گرفته هر دو سال یک بار بهترین داستان کوتاه و رمان را معرفی کند و بعد هم درباره دوره آخر جایزه که در آن دو کتاب به عنوان برگزیده معرفی شده‌اند، نوشته: «طرف راست آقایان هیات محترم داوران نهایی جایزه امسال چی بود؟ اینکه دو تا دو کتاب‌ها را برنده اعلام کنند. اعلام کردند. شما هم شنیده‌اید طرف اندر گرسنگی کشیده بود که وقتی به سفره رسید دوبلی شروع کرد به لبیاندن هر چه دم دستاش رسید؟ راستش حق دارید نشنیده باشید. چون از خودم درآوردم! از بس دوباره دلم به درد آمد از این همه بی‌انصافی.

ای پسرم این یعنی چه؟ آنجا چه خبر است مگر؟ ببخشیدها اما این تصمیم‌ها را کی می‌گیرد؟ از چی حمایت می‌کنید لطفاً؟ چی را کنار چی می‌گذارید؟ چرا این کتاب را با آن دیگری به زور توی یک اتاق می‌کنید؟ به حکم سلیقه؟ سلیقه یعنی چه؟ دو کتاب گذاشته به هیچ یک از پنج کاندیدا جایزه ندادید، ندادید که ندادید. امسال چرا حاتم‌بخشی می‌کنید؟ به حرف طرف چینی غنایت دارید؟ نکند تدیس‌های پارسال که سفارش داده بودید بسازند جاثان را تنگ کرده بود یا نگران بودید توی دود و دم تهران فاسد شوند؟ جایزه به دو کتاب دادن یعنی چه؟ یعنی آن شرایطی که طی بیانیه‌تان کلی دربار‌نامه توضیح دادید برطرف شده و درست و حسابی هم برطرف شده؟ اتقدر که بین کتاب‌های خوب و خوب‌تر نمی‌توانید انتخاب کنید؟ افتخار آن یکی شیر بودن را نصف کردید یا آب ریختند در این یکی شیر که به هرکسی یک لیوان پرسد؟ سال دیگر چه خواهید کرد؟ کی قرار است

سال پنجم ■ شماره ۱۰۵۴ ■ یکشنبه ۱۴شهریور ۱۳۸۹ **ادبیات**

ادبیات



نقاشی دانش‌آموز چهارده ساله، اثر فردر کارل

یک زمانی رابطه من با کتاب‌ها محدود می‌شد به محتوا و کیفیت آنها؛ اینکه نویسنده درباره چه نوشته و برای نوشتن چه خلاقیت‌هایی به کار برده است. کتابفروش که شدم این رابطه فرق کرد. جدای از اینکه حالا پای پول هم وسط آمده بود چیزهای دیگری هم بود که حالا هم مهم شده بود. مثلاً؛ مثلاً اینکه قیمت کتاب حتماً پشت جلد خورده باشد. وقتی کتابفروش باشی این موضوع برایت اهمیتی دو صد چندان پیدا می‌کند، مخصوصاً اگر توی حساب و کتاب هم خیلی فرز نباشی. اگر بخوایند از برنامهای کامپیوتری برای کتابفروشی هم استفاده کنید که دیگر کارتان تمام است. مثلاً همین قدر که برایتان مهم است کتاب خوبی بخوانید همان قدر هم برایتان مهم است که پشت جلد کتاب بارکد داشته باشد و شابکش به صورت کامپیوتری چاپ شده باشد. وگرنه باید در به در شمار‌مهایی شوید که توی صفحات اولیه کتاب خورده و برای وارد کردنش کلی باید بین اعداد سرگردان شوید. حالا اگر شما ناشرها را بر اساس کتاب‌هایی که چاپ می‌کردند و نویسنده‌هایی که با آنها همکاری داشتند می‌شناختید، دیگر برایتان این چیزها در اولویت نیست. مثلاً همین انتشارات نیلوفر که اصلاً سر شکل کتاب‌هایش برای آدم نوستالژی دارند! این انتشارات نیلوفر بارکد پشت جلد کتاب‌هایش چاپ نمی‌کند. تو «جایی دیگر» کلی ترفی را دستت می‌گیری و با ذوق و شوق ورندازش می‌کنی. یاد همه کلماتی می‌افتی که خط داستانی ترفی را شکل می‌دهند و قصه را برایت روایت می‌کنند. دست روی جلدش می‌کشی و به خودت می‌گویی کاش یک بار دیگر بخوانی! ولی بعد نوبت به گذاشتن توی قفسه که می‌رسد یک‌بفجه یادت می‌افتد ای بابا... این کتاب را نشر نیلوفر چاپ کرده و باید برایش بارکد بزنی... به خاطر همین است که دیگر نشر نیلوفر را فقط با کارهای هوشنگ گلشیری و دوارس و بورخس نمی‌شناسی، گوشه ذهنت همیشه یادت هست که کتاب‌های نشر نیلوفر بارکد ندارند.

سر و شکل کتاب‌ها هم مهم است. آنها بخشی از حافظه تصویری آدم را شکل می‌هند. مثلاً انتشارات خوارزمی اکثر کتاب‌هایش جلد زردی دارند و گالینگور هستند. این یعنی از صد فرسخی هم می‌توانی حدس بزنی که این کتاب، کتاب خوارزمی است. یا مثلاً نشر ماهی که عطف کتاب‌هایش همیشه نارنجی است. خواب خوب بهشت و مترجم دردها و همنام را که کنار هم توی قفسه می‌گذاری یک رد نارنجی توی قفسه شکل می‌گیرد که تو را یاد نشر ماهی می‌اندازد.

قدیم‌ترها هم مثلاً انتشارات زمان جلد کتاب‌هایش را سفید سفید چاپ می‌کرد، بی‌آنکه حتی اسم کتاب را روی جلدش بزنند. این چیزها آدم را سر ذوق می‌آورد. کتابفروش که باشی برایت مهم‌تر هم می‌شود. می‌توانی کتابخانه‌ات را قشنگ کنی. می‌توانی با خیال راحت از صد فرسخی که کتاب را می‌بینی حتی اگر نمره چشم‌ت یک و نیم هم باشد بادی به غنیمت بیندازی و اسم ناشر کتاب را حدس بزنی. همین چیزهاست که کتاب را در ذهن یک کتابفروش شکل می‌دهد. به خاطر همین چیزهاست که رابطات با کتاب‌ها عینیت دیگری پیدا می‌کند، سر و شکل دیگری می‌یابد و جور دیگری برایت مهم می‌شوند. کاش ناشرها هم بیشتر به این چیزها دقت می‌کردند. کاش همه تصمیم می‌گرفتند مثلاً سر و شکل مشخصی برای چاپ جلد کتاب‌هایشان تعیین کنند یا حواس‌شان بود که حتماً قیمت بودن و نبودن برایشان دارد. این طوری کتاب‌ها هویت دیگری پیدا می‌کردند. مثلاً وقتی اسم خجوف می‌آمد فقط داستان‌های کوتاه مر‌کاش نبود که در ذهنت تناعی می‌شد، جلدی با رنگ و شکل مشخص هم به یادت می‌آمد که تو را یاد فلان ناشر می‌انداخت؛ ناشری که برای چاپ آثار خجوف بهترین مترجم را انتخاب کرده است. نوستالژی را در خاطره آدم‌ها خیلی چیزها شکل می‌دهد. خیلی چیزها شامل می‌شود. سر و شکل کتاب‌ها یکی از آنهاست. فکر کنید ۲۰ سال دیگر مثلاً اگر دست بر قضا دوباره گذرانت به یک دست‌دوفروشی افتاد، یک‌دفعه کتاب‌های نارنجی نشر ماهی را می‌بینید با همان جلد قدیمی که لایه‌های هزار و یک کتاب دیگر له شده. ولی شما همچنین که عطف نارنجی‌اش را می‌بینید، می‌فهمید که این کتاب، یکی از کارهای نشر ماهی است! آن وقت دیدار شما با آن کتاب، دیگر دیدار با یک کتاب قدیمی است، دیدار با یک دوست خیلی قدیمی است؛ دوستی که فراموشش کرده‌اید. ملاقات با کتابی است که حول و حوش رنگ نارنجی‌اش، هزار و یک خاطره خوابیده است. یاد آدم‌هایی که نیستند، احتمالاً از این مملکت رفته‌اند یا شما دیگر از آنها خبری ندارید. حتی شاید یک روز خاص را به یاد شما بیاورد. مثلاً فلان روز تیرماه میدان انقلاب را با حق عصر اردیبهشتی پدپدروی کریمخان زند را. این جوری شما هر چقدر هم که برای آن کتاب پول بدهید، باز هم کم داده‌اید. این را البته فقط خودتان می‌دانید و کتابی که توی دست‌تان جاجوش کرده است.

◄ نقد احمدی‌پویا

نقد کتاب «شب پیشگویی» نوشته پل استر

طغیان روایت علیه راوی

شب‌پیشگویی داستان نویسنده‌ای است که در گیر نوشتن داستان یک نویسنده است. این روند تودرتو و پیچیده ساختاری را در اختیار نویسنده قرار می‌دهد تا به صورت نامدین، هزارتوی هستی را به چالش بکشد. شب‌پیشگویی داستان نویسنده‌ای است که در آفرینش خود به بن‌بست رسیده است. این بن‌بست مبنایی برای اثبات تصادفی بودن و عدم قطعیت در روال آفرینش می‌شود. ساختار لایه‌ای که در این داستان تصویر شده است، این «احتمال» و «عدم قطعیت» را در هر لایه نشان می‌دهد. این موضوع فقط در لایه «شخصیت‌های داستان» باقی نمی‌ماند و «خالی» هم از آن گریزی ندارد.
شخصیت اصلی داستان، نویسنده‌ای است که بعد از مرخص شدن از بیمارستان، تصمیم می‌گیرد داستانی را شروع کند. او در این داستانش، شخصیتی خلق می‌کند که سردبیر یک نشریه معتبر ادبی است. این سردبیر بعد از اینکه یک «حادثه» برایش پیش می‌آید و «هستی»‌اش را به چالش می‌کشد، همه چیز را رها می‌کند و سفری ادبسه‌وار را به نقاشی‌های پدپدروی کریمخان زند می‌کند. در پایان این سفر، او در اتاقی از انتهای زیرزمینی در وسط بیابانی بر اثر حادثه‌ای محبوس می‌شود. نویسنده به «معجزه» و «پایان‌خوش» اعتقاد ندارد و هرچه می‌اندیشد که چه کند تا شخصیت داستانش رهایی یابد، نکته‌ای به ذهنش نمی‌رسد. نویسنده مجبور می‌شود ببذرد که شخصیت داستان‌ش را باید رها کند. اینجا «روایت» قدرت «راوی» را به چالش می‌کشد و با تمام توانش بر اقتدار راوی طغیان می‌کند. چالش ذهنی‌ای که نویسنده با سرنوشت شخصیتش پیدا می‌کند، به زیبایی «عدم قطعیت» را برای آفریننده هم فرض می‌کند. نکته جالبی که در داستان توجه مخاطب را جلب می‌کند، باوروفی‌ها هستند. تمامی اطلاعات از واقعیت شخصیت‌های داستان- نظیر مشخصات فیزیکی و گذشته آنان- در باوروفی آمده است. انگار تمامی متن داستان تراوشات ذهنی است که نویسنده در ذهنش پرداخته‌است و میزان صحت آنها محتمل است اما قطعی نیست! تنها «قطعیت» داستان در باوروفی‌هاست که در حاشیه قرار گرفته‌اند و انگار اهمیتی ندارند! در بخشی از داستان، سردبیر با راننده تاکسی مواجه می‌شود که آن روز، آخرین روز کاری‌اش در «هستی» و سردبیر آخرین مسافرش راننده تاکسی به سردبیر می‌گوید کار جدیدش اداره کردن «دفتر حفاظت منافع تاریخی» است. دفتر حفاظت منافع تاریخی، زیرزمینی است در وسط بیابان، که مجموعه بزرگی از دفتر تلفن‌های شهرهای مختلف دنیا در آن گردآوری شده است. از نظر نویسنده، تنها چیزی که ارزش نگهداری دارد، نام‌افراد مختلف است که واقعیت محض است وگرنه هر آنچه به جز این نوع روایت‌های گوناگونی است که «احتمال» دارد واقعیت داشته باشد! البته این یک نوع واکاش به رخاندادهایی است که علت وقوع‌شان، عاری از منطق و مبتنی بر پیشامد است. او شاهد مرگ زنی در جنگ بوده است. واکتش درونی او به این صحنه، این بوده است که باید هر روز به آن اردوگاه فکر کند. یکی از مباحثی که در روایت تودرتوی این داستان مطرح می‌شود، «قضاوت اخلاقی» است. شخصیت نویسنده در بخشی از داستان جریان «گروه سره برادری» را در دوران دبیرستان مطرح می‌کند و بحث ارزش اخلاقی را پیش می‌کشد. شخصیت باورافشته می‌شود و به نظام ارزش‌گذاری اخلاقی او اعتراض می‌کند. این جریان در داستان، مبنایی روایت تازه‌ای برای شخصیت نویسنده پیش می‌آورد. نویسنده به «هوش» داستان است اما در برابر شاهزاده خانم آفریقایی تسلیم می‌شود. داستان یک «شخصیت» را برای شخصیت نویسنده ایجاد می‌کند تا خطابه‌ای که برای همسرش می‌کرد، به چالش بکشد. شخصیت نویسنده در دفتر آبی، داستان خودش را می‌نویسد. نویسنده به «جادوی کلمات» اعتقادی ندارد. نویسنده، داستان زندگی خود را می‌نویسد و آینده خود را پیشگویی می‌کند. روند رخ دادن وقایع، پیشگویی نویسنده را واقعی جلوه می‌دهد اما در هیچ جا، رد قطعی بودن این روایت تأکید نشده است. نویسنده در پایان، از تصور و توهم، به آفرینش و خلق آینده می‌رسد: اندیشه‌ها واقعیت دارند. واژه‌ها واقعی‌اند. هرچه انسانی باشد واقعی است و گاه ما پیش از وقوع حادثه‌ای از آن باخبر می‌شویم، ولو اینکه از پیش‌بینی خود آگاه نباشیم. ما در زمان حال به سر می‌بریم، ولی آینده را هر لحظه در درون خود داریم. شاید نوشتنن به همین مربوط باشد؛ نه گزارش رویدادهای گذشته، بلکه ایجاد رویدادهای آینده.